

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم
			تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی

كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا وَ كُلُّ اَرْضٍ كَرْبَلَا

کلمات کلیدی: امام حسین علیه السلام، کربلا و عاشورای درون، فطرت، تنزیل روح، ولایت مطلقه‌ی کلیه‌ی الهیه، حجاب‌های نورانی و ظلمانی، حقیقت بنیادین انسان، حیات، ترک تعلق، موت، امام درونی، نصرت.

✿ فرمود همه‌ی زمین‌ها کربلا و همه‌ی روزها عاشورا است؛ ولی فرمود همه‌ی شما امام حسینید؛ گذاشت خودتان درک کنید.

✿ **كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا وَ كُلُّ اَرْضٍ كَرْبَلَا**: همه‌ی روزها عاشورا و همه‌ی سرزمین‌ها کربلاست. پس بگرد و در خودت امام حسین علیه السلام را پیدا کن.^۱

همان‌طور که قبلاً عرض کرده‌ام، **كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَاءُ وَ كُلُّ اَرْضٍ كَرْبَلَاءُ** روایت نیست؛ حدیث نیست؛ سخن اهل معرفت است؛ اما سخن حقیقی است که آیات کریمه‌ی قرآن و احادیث شریفه‌ی معصومین صحت آن را تأیید می‌کند. خب یعنی چه؟ اینکه فرمودند: اگر همه‌ی سرزمین‌ها کربلا و همه‌ی زمان‌ها عاشورا است، خود شما امام حسینید، پس بگردید امام حسین علیه السلام را درون خودتان پیدا کنید، یعنی چه؟ ببینید، شعاعی از ولایت در باطن هر انسانی تابیده است. اگر **كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلٰی الْفِطْرَةِ**:^۲ هر مولودی، دیگر مقید به

۱. مهدی طیب، مصباح‌الهدی، ص ۳۰۰، ف ۲.

۲. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۳؛ صدوق، توحید، ص ۳۳۱؛ مسعودی، اثبات‌الوصیّه، ص ۱۸ و ابن‌حیون، شرح‌الاجبار، ج ۱، ص ۱۹۰.

این نیست که مسلمان زاده باشد شیعه زاده باشد، نه! **كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلٰی الْفِطْرَةِ!** همه‌ی فرزندان‌ی که به دنیا می‌آیند بر فطرت الهی متولد می‌شوند. این فطرت چیست؟ دنبالش بگردیم، پیدایش کنیم. یک مثال می‌زنم؛ خورشید با همه‌ی درخشندگی‌ش می‌تابد و خانه‌های مختلف شهر هم در معرض تابش نور خورشیدند. نور خورشید درون هر خانه‌ای، به اندازه‌ی روزنه و پنجره‌ای که دارد، تابیده است. روشنایی همه‌ی خانه‌ها، روشنایی خورشید است؛ شعاعی از خورشید داخل این خانه شده که روشن است.

در مباحث کتاب *شراب طهور خدمتتان* عرض کرده‌ام که حقیقت روح، تمامیت روح که مقرب‌ترین موجود به حق متعال است، آیینی تمام‌نمای اسماء و صفات حق متعال است، آن خورشید روح که دست به تابش زد، شعاع تابش روح از حُجُب نورانی عبور کرد و عبور از این حجب او را رقیق و نازل کرد. بعد به حجب ظلمانی رسید و از حجب ظلمانی هم عبور کرد. هفتاد هزار حجاب نورانی و هفتاد هزار حجاب ظلمانی را طی کرد. در پایان این راه، آن نور درخشان خورشید به کورسوی ضعیفی تبدیل شد که از آخرین حجب ظلمانی بیرون آمد. و برایتان مثال زدم، گفتم یک‌سری پنجره‌هایی وجود دارد که چارچوب‌مانند هستند، نور خورشید که وارد اولی می‌شود، محدود می‌شود؛ چارچوب زیری کوچکتر است، و چارچوب زیری کوچکتر، ... هی مراتب کمتری از آن نور می‌آید؛ اما اینها حجب نورانی هستند. تازه بعد از اینکه از همه‌ی این هفتاد هزار چارچوب، از هفتاد هزار پنجره‌ی باز عبور کرد، به پنجره‌های بسته‌ای می‌رسد که شیشه‌هایش کدر است. اینها حجب ظلمانی‌اند. شعاع نور باید از هفتاد هزار تا از این شیشه‌های کدر هم عبور کند. بعد از عبور از آنها، آنچه بیرون می‌آید مرتبه‌ی نازله‌ی روح است و آن است که الان در من و شما احساس می‌شود. فرمود: **وَ نَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُوْحِيْ**؛^۳ نفرمود: نفخت فی‌ه روحی؛ بلکه: **مِنْ رُوْحِيْ**: از روحم! این را هم عرض کردیم که ضمیر «ی» در روحی اضافه‌ی تشریفیه است؛ والا خدا که جسم و روح

۳. سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۹.

ندارد. روح مخلوق خدای متعال است؛ منتها **خَلَقَ اعْظَمُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ**.^۴ این طور که ائمه علیهم السلام فرمودند: از همه-ی ملائکه عظیم تر است. ملائکه شؤونات روحند؛ ملائکه بال و پره‌های روحند؛ شاخ و برگ‌های روحند. حقیقت روح، اعظم از همه‌ی ملائکه است. آن حقیقت روح، نازل شد و نور ضعیفی که از آخرین شیشه‌ی تار بیرون آمد، به یک لحاظ همان نور خورشید است؛ اما به یک لحاظ این نور کجا و نور خورشید کجا؟! لذا کورسویی و شعاع باریکی از حقیقت ولایت در جان هر انسانی که متولد می‌شود وجود دارد. حالا اسمش را فطرت می‌گذاری، بگذار. عقل یا قلب می‌گذاری، بگذار. هر چه می‌خواهی بگذار. به اعتبارهای مختلف آن حقیقت نام‌های مختلفی می‌گیرد. شعاعی از ولایت مطلقه‌ی کلیه‌ی الهیه درون خانه‌ی هر انسانی تابیده است؛ لذاست که شما در زیارت جامعه‌ی کبیره به ائمه عرض می‌کنید: **أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَ أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَ أَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ**.^۵ جسم‌های شما در همه‌ی جسم‌هاست؛ روح‌های شما در همه-ی ارواح است؛ نفس‌های شما در نفوس است؛ در همه‌ی نفوس. این همان شعاع نور خورشید ولایت مطلقه‌ی کلیه‌ی الهیه، ولی اعظم خدا، **أَقْرَبُ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ**، آن صادر اول و آن واصل به مقام احدیت است که شعاعش در خانه‌ی دل و وجود هر انسانی هست و حقیقت هستی ما همان است؛ والا بقیه‌اش که دیگر چیزی نیست. گفت:

ای برادر تو همه اندیشه‌ای مابقی را استخوان و ریشه‌ای

۴. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۹۰؛ صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۴۲؛ بحرانی، برهان، ج ۲، ص ۴۷۱ و مجلسی، مرآة العقول، ج ۴، ص ۲۶۲.

۵. صدوق، من لایحضر، ج ۲، ص ۶۱۶ و عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۷۶؛ شیخ طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۱۰۰ و محدث قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه‌ی کبیره.

۶. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۴۵؛ صدوق، توحید، ص ۱۲۲ و قمی، علی بن ابراهیم، التفسیر، ج ۱، ص ۲۴۶.

بقیه‌اش که چیزی نیست؛ بسته‌بندی و پوست و جلدش است. مغز و اساسش همان شعاعی است که از حقیقت ولایت، از طریق روزن وجود ما، درون ما تابیده است.

حال، از یک منظر دیگر می‌خواهم نکته‌ای را عرض کنم. امروزه بحث درمان از طریق سلول‌های بنیادین خیلی رایج شده است. در کشور ما هم الحمدلله پیشرفت خوبی داشته و محققان دارند کار می‌کنند. در این شبیه‌سازی‌هایی که در دنیا انجام می‌شود و در ایران هم تحقیق می‌کنند و موفقیت‌هایی پیدا کردند، چه کار می‌کنند؟ سلول بنیادین یک موجود را می‌گیرند، تکثیر می‌کنند، پرورش می‌دهند و از آن، خود موجود ساخته می‌شود؛ یعنی ممکن است یک سلول بنیادین از بند ناف شما یا از جاهای مختلف دیگر بگیرند و آن سلول را پرورش دهند و انسانی صد درصد شبیه شما، از نظر پیکر و اندام، بسازند؛ هیچ ناممکن هم نیست. فکر نکنید اگر این‌طور بشود، بشر، انسان خلق کرده است. خیر! مرکب انسان را ساخته است. تازه وقتی این پیکره آماده شد، باید آن نور از بالا بیاید در آن بتابد تا انسان شود؛ یعنی نور ولایت باید بیاید و زنده‌اش کند؛ نه زنده‌ی حیوانی؛ چون زنده‌ی حیوانی هم می‌شود کرد. دلیلش هم، همین است که الان می‌بینید، گوساله درست می‌کنند، گوسفند درست می‌کنند که زنده‌ی حیوانی است. ولی آن حیات انسانی، آن حیات معقول، حیات الهی، مال آن نور خورشید است که باید بیاید. عیبی ندارد؛ شما مرکب را درست کردید، قرار بود در رحم مادرش درست شود، شما در آزمایشگاه درست کردید؛ هیچ ایرادی ندارد. ناممکن هم نیست. هیچ کفر هم نیست؛ هیچ فکر نکنید که حالا خدا در دستگاه آفرینش شریک پیدا کرد؛ یک عده‌ی دیگر هم دارند آدم خلق می‌کنند. خیر این‌طور نیست. تا آن نور از آن عالم نتابد، این، انسان نیست، یک مجسمه است؛ ولو مجسمه‌ای که از نظر مادی، حرکت هم دارد؛ می‌خورد؛ می‌خوابد؛ ولی انسانیت در آن نیست. نور انسانیت باید از آن حقیقت ولایت بتابد تا این زنده شود؛ یعنی انسان شود؛ انسانی دارای ادراک، دارای احساس، دارای شعور، دارای ظرفیت شهود! چنین موجودی شود.

حالا موضوع بحثمان چیست؟ ببینید، وقتی می‌خواهند به یک سلول بنیادین دست پیدا کنند، چه کار می‌کنند؟ تمام تعیناتی که یک سلول پیدا کرده تا به مثلاً سلول پوست دست من تبدیل شده، یا سلول شبکیه‌ی چشم من، سلول استخوان من، مغز استخوان من، باید تمام این تعینات و قیودی را که پیدا کرده یکی یکی از بین ببرند و حذف کنند. هرچه اینها حذف شود، به آن سلول بنیادین نزدیک‌تر می‌شود؛ یعنی هرچه تعلق و تعین هست، ما را از بنیاد هستی خودمان، از فطرتمان دور کرده است. هرچه بتوانیم این تعلقات و تعینات را حذف کنیم، به آن حقیقت بنیادین خودمان که همان حقیقت ولایت است، نزدیک می‌شویم. اینکه فرمود: برو بگرد در خودت امام حسین علیه السلام را پیدا کن، همین است؛ یعنی از این حجاب‌ها عبور کن! سیر و سلوک هم همین است. اول انسان حجب ظلمانیّه را به یاری خدا می‌برد و بعد، از حجب نورانیّه‌ها پیدای می‌کند تا به آن حقیقت واصل می‌شود. یعنی همان مسیری که الان در طب برای رسیدن به سلول بنیادین طی می‌شود ما هم باید طی کنیم؛ یعنی ترک تعلق و تعین. گفت:

تعلق حجاب است و بی‌حاصلی چو پیوندها بگسلی، واصلی

آنچه هم الان در پزشکی می‌بینید، سایه‌ی همان حقیقتی است که در جان خود انسان است؛ در درون انسان است. سایه‌اش افتاده و حالا در جنبه‌ی پزشکی روی آن کار می‌کنند؛ در جنبه‌های دیگر هم کار می‌کنند و در آینده خواهند کرد. اصلش در وجود خود انسان است. می‌دانید که عالم بیرون، سایه‌ی وجود عالم درون است.

بنابراین حالا که فهمیدید همه‌ی سرزمین‌ها کربلاست و همه‌ی زمان‌ها و عصرها عاشورا است، خب کربلا و عاشورا بدون امام حسین علیه السلام که نمی‌شود؛ پس حتماً امام حسینی علیه السلام وجود دارد. حالا برو بگرد امام حسین علیه السلام را پیدا کن و یاری کن. این ندای **هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي** را از درون خودت بشنو. اگر بشنوی، می‌بینی یک حقیقت خیلی مظلومی است! خیلی مظلوم! ندیدید روز عاشورا وقتی حضرت همه‌ی یارانشان را

از دست دادند، به نیزه‌ی غریبی تکیه زدند، **فَنظَرَ إِلَى يَمِينِهِ وَ شِمَالِهِ**^۷ به راست و چپ خودشان نگاه کردند و دیدند دیگر هیچ کس نمانده است! **فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ**: با بلندترین صدایشان ندا دادند: **يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَ يَا هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ! يَا زُهَيْرُ وَ يَا بُرَيْزًا يَا حَبِيبَ بْنَ مَظَاهِرٍ!** بعد فرمودند: چه شده؟ هر وقت شما را صدا می‌زدم می‌شتافتید! چه شده که حسین صدایتان می‌زند جوابش را نمی‌دهید؟! نقل شده که جنازه‌ها و پیکرهای مطهر شهدا روی زمین شروع کردند به لرزیدن؛ بعد حضرت فرمودند: نه! بخوابید! آرام بگیرید؛ شما سهم خودتان را ادا کردید. امام حسین علیه السلام در این شرایط از لشکر عمرسعد هم کاملاً مأیوس است. فرمودند: اینها این قدر لقمه‌ی حرام خورده‌اند که دیگر سخن حقّ به دلشان راه پیدا نمی‌کند. اما یکبارہ ندا دادند: **هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي؟ هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنِ حَرَمِ الرَّسُولِ؟**^۸ این ندای مظلومیت اباعبدالله علیه السلام را ان شاءالله در باطن خودتان می‌شنوید و اگر شنیدید، امیدوارم از کسانی نباشیم که حسین علیه السلام درون خودمان را تنها بگذاریم و غرق دنیای یزیدی باشیم؛ غرق ظواهر این عالم باشیم.

آن حقیقت کربلا و عاشورا در جان هر انسانی هست. در سرزمین دل خودت، در وقت حال خودت، هر لحظه‌ی تو عاشوراست. در آن سرزمین وارد شو بعد ندای غربت اباعبدالله علیه السلام را که شنیدی، حضرت را ترک نکن. حضرت فرمودند: هرکس فردای عاشورا در سرزمین کربلا بماند و ندای مظلومیت و استنصار مرا بشنود و مرا یاری نکند، جهنم برای او قطعی است و مشمول غضب و سخط الهی خواهد شد.^۹ در کربلای درون هم همین است. ان شاءالله وقتی امام حسین علیه السلام درونتان را پیدا کردید، او را نصرت کنید؛ یاری کنید.

۷. موسوعه الامام الحسين علیه السلام، ج ۴، ص ۲۸۲: **ثُمَّ انْفَتَحَ الْحُسَيْنُ عَنْ يَمِينِهِ فَلَمْ يَرَ أَحَدًا مِنَ الرِّجَالِ وَ انْفَتَحَ عَنْ يَسَارِهِ فَلَمْ يَرَ أَحَدًا.**

۸. سیدبن طاووس، لهوف، ص ۱۱۶؛ موسوعه الامام الحسين علیه السلام، ج ۴، ص ۶۰۲؛ حائری، تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۲۷۹: **هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنِ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ وَ طَرِيحِي، مَنْتَخَب، ص ۳۷۹: هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُ ذُرِّيَّتَهُ الْأَطْهَارَ؟**

۹. ابن اعثم کوفی، فتوح، ج ۵، ص ۷۴؛ موسوعه الامام الحسين علیه السلام، ج ۲، ص ۵۱۶ و خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۳۲۶.

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِاللهِ وَ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِاللهِ^{١٠}

١٠. كليني، كافي، ج ٤، ص ٥٧٥؛ حرّعاملي، وسائل الشّيعه، ج ١٤، ص ٤٩٣ و مجلسي، بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٣٠١.